



جلوه‌هایی از

## حیات علمی علامه شعرانی (قده)

حسن حسن زاده آملی

حضرت استاد فرزانه آیت الله حسن زاده آملی طی گفتگویی،  
گوشه‌هایی از حیات علمی حضرت آیت الله علامه شعرانی را بازگفتند  
که ملاحظه می‌کنید: *سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

*رتال جامع علوم انسانی*

بسم الله الرحمن الرحيم

امر فرمودید که در باره فرموده‌های مرحوم آیت الله علامه حاج میرزا ابوالحسن  
شعرانی رضوان الله علیه عرایضی تقدیم دارم. بنده به امتثال امر مبارك شما بالفعل

بعضی از مطالبی را که یادداشت کرده‌ام به محضر شریف شما ارائه می‌دهم. و باز لَعَلَّ  
 اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا\* اگر مجالسی پیش آمد شاید بتوانیم خوشه‌های بسیاری از  
 خرمن فیض و افاضات و افادات آن بزرگوار را تقدیم بداریم، انشاء الله تعالی.  
 حقیقت این است که این مرد بزرگ علم و عمل، آنقدر نوشته دارد که اگر در یک  
 مجموعه‌ای جمع‌آوری بشود، دائرة المعارفی خواهد شد. همه هم تحقیق، همه  
 معرفت، بیان اسرار آیات و روایات و اشارات به فرموده‌های مشایخ علمی در علوم  
 و فنون متعدد مانند: فقه، اصول، ادبیات، طب، آیات و روایات، نکات تاریخی،  
 ریاضیات، هیئت، فلکیات، تفسیر و شُعب علوم دیگر.

حالا ما در پی جمع‌آوری آثار قلمی آن بزرگوار هستیم خیلیها را هم  
 جمع‌آوری کردیم، داریم تنظیم می‌کنیم و ترتیب می‌دهیم.  
 امیدواریم که انشاء الله سر و صورت گرفته حضور شریف شما تقدیم بداریم  
 انشاء الله تعالی. الآن نکاتی که خیلی قابل توجه است عرضه می‌داریم.

### تدریس مجمع البیان

ما یکی از برکاتی که در محضر مبارکشان داشتیم این بود که به توفیقات الهی، یک  
 دوره تفسیر مجمع البیان را، خود کتاب را خواندیم - با لغت و قرائت و اعراب و  
 حجت، همه و همه - که بیش از دو سال طول کشید.

### تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

وقتی مجمع البیان تمام شد و تفسیر سوره قل أعوذ بربّ الناس به پایان رسید.  
 ایشان هشدار داد، فرمود: بین آقا تفسیر تمام شد و جناب طبرسی که امین  
 الاسلام طبرسی است و تفسیر مجمع البیان - که خود ایشان در ابتدای مجمع  
 در باره آن فرموده‌اند: هو القدوة أستضيء بأنواره و أطأ

\* - سوره طلاق (۶۵): ۱.

مواقع آثاره (ج ۱، ص ۱۰). از این همه مفسرین و کتب تفسیر نقل کرد، اما از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) چیزی نقل نکرد. به بنده فرمودند: که ببین نشد حتی يك جا از تفسیر امام حسن عسکری (ع) که الآن در دست ماست و چاپ کرده اند چیزی نقل کنند. بعد فرمودند: حق با جناب طبرسی است. نمی شود تفسیر را از آن جناب دانست و اگر تفسیر آن بزرگوار بود و تفسیر معتبری بود، امین الاسلام طبرسی در مجمع از آن جناب نقل می کرد ما هم این فرموده را به عنوان يك کلمه در یکی از آن کتابهایمان که بعد از هزار و يك نکته در دست تألیف داریم به اسم هزار و يك کلمه آوردیم.

فرمایش ایشان که خیلی خلاصه در آخر مجمع - که به تصحیح و تحشیه ایشان به چاپ رسیده است - آمده، این است: و لم ينقل المصنف عن التفسیر المنسوب إلى العسکري (ع)<sup>۱</sup>  
این یکی از نکات علمی جناب ایشان بود که درباره تفسیر مجمع البیان، فرموده اند.

### نزول دفعی و تدریجی قرآن

حرف دیگری در باره تفسیر مجمع داشتند که آن حرف خیلی در أثناء تفسیر پیش می آمد اینکه مرحوم طبرسی به این نکته خیلی توجه داشت که قرآن يك انزال داشته و يك تنزیل. انزالی و تنزیلی دو حساب جداست و جهت انزال و تنزیل این است که تنزیل تدریجی است. نزول تدریجی را می گویند «تنزیل» و «انزال» دفعی است. هر کجا «نَزَلَ» آمده برای تنزیل و تدریج است و هر جا انزال آمده برای نزول دفعی و یکبارگی است. آقایان اهل عرفان مثلاً قیصری در شرح فصوص و محی الدین عربی، قرآن را به این عناوین اسم می برند: گاهی می گویند کشف تام محمدی (ص)، گاهی می گویند کشف اتم محمدی (ص)، این کشف تام و کشف اتم

.....

۱ - برای اطلاع بیشتر در باره نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری (ع)، رك: رساله حول التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکري، مرحوم علامه محمد جواد بلاغی، نورعلم، ش ۱۳، ص ۱۳۷؛ بحث در باره تفسیر امام حسن عسکری (ع)، رضا استادی، نورعلم، ش ۱۳، ص ۱۱۸ (نورعلم).

به این معناست که قرآن به قلب مبارک جناب رسول الله (ص) نازل شده است که  
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ<sup>۲</sup>.

### لیلة القدر

حالا بحثی باز در باره لیلة القدر که البته درست است که در همین شب بود، اما عمده آن شب واقعی را که آقایان ارباب معقول و حکمای متأله الهیه می فرمایند: این بنیه محمدی (ص) بود که گرفته است. باید راجع به این شبهای در طول هم نظر داشت، توجه داشت. من وقتی راجع به لیلة القدر مشغول مطالعه بودم، روایات را جمع آوری می کردم و حقا خسته شدم، حرف برای من بخوبی پیاده نشد، همه روایات را جستجو کردیم، جمع آوری کردیم، و دسته بندی کردیم. بالآخره ملتجی شدم به حضرت استاد بزرگوارمان مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه به ایشان عرض کردم: آقا جان روایات لیلة القدر را من در نیافتم و ماندم و بر من معلوم نشد. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ خوب این شب سایه زمین است. زمین دور می زند، این سایه زمین است. خود سایه چه خصوصیتی دارد برای دیشب و امروز؟ باید خود گیرنده، خود شخص، خود انسانی که این شب را احیاء کرده، در نظر گرفت. برای او این برهه از زمان سایه که الآن خودش دور می زند این چطور بهتر از هزار ماه است؟ البته این بحث خیلی دامنه دار است. ما در پیرامون این بحث الحمد لله رب العالمین کتاب انسان و قرآن را نوشتیم که محور آن، لب و روح و جاننش این مطلب است. و سرمایه ما هم در آن کتاب - حق بزرگواران خودم را ضایع نکنیم - دو کلمه است، يك کلمه را آقای قزوینی به ما محبت فرمود، يك کلمه را آقای آملی (جناب آقا شیخ محمد تقی آملی) و این دو کلمه ما را وادار کرد که کتاب انسان و قرآن را نوشتیم و خوب چیزی هم نوشتیم: چون مایه و سرمایه خوبی و اشاره خوبی این دو بزرگوار به ما فرمودند که نقل کردیم، بخصوص مرحوم آقای قزوینی در این باره مقاله موجزی دارد که ما خود آن مقاله

.....

را آنجا نقل کردیم.

اجمالاً بنده که این عرائض را به حضور جناب آقای آملی عرض کردم ایشان به من فرمود: در آن روایتی که حضرت امام صادق، جده اش فاطمه زهرا علیهما السلام را لیلۃ القدر خوانده تأمل کن. و عجیباً که ما این همه روایات را جمع آوری کردیم اما به این روایت برخورد نکردیم که حضرت فاطمه زهرا (س) لیلۃ القدر است. حدود دو سال بود که راجع به این روایات زحمت می کشیدم و جمع آوری می کردم ولی به این روایت برخورد نکرده بودم. من همانجا در محضر ایشان مجذوب این حرف واقع شدم. بعد از چند لحظه سکوت و جلوس، اجازه مرخصی خواستم و در آمدم، دیدم که حال خیلی خوشی دارم و پیش خودم ابتدا چنین تعبیر کردم که بله باید فاطمه زهراء (س) لیلۃ القدر باشد برای اینک که امام، قرآن ناطق است، یازده قرآن ناطق از این لیلۃ القدر در یک لیلۃ القدر نازل شده. حرف فوق، برداشتی است که ابتدا داشتم - این خودش یک برداشتی بود - ولكن رفتیم حدیث را پیدا کردیم که خوشبختانه حدیث در تفسیر فرات کوفی هست و آن را در انسان و قرآن آوردیم و پیرامون آن حرف زدیم که یک شعبه بحث باید راجع به لیلۃ القدر پیش بیاید و خود فاطمه زهرا لیلۃ القدر است. و مراد از انا انزلناه فی لیلۃ القدر، قرآن انزالی و یک بارگی است بعد تنزیلاً ۲۳ سال این قرآن نازل شده، ۲۳ سال به تدریج و تنزیل.

بعد که خدمت علامه طباطبائی رضوان الله علیه هم تشرّف حاصل کردیم وقتی حضور شریف ایشان مطلب را عنوان کردم دیدم ایشان هم همراه است که چه منافاتی دارد انسانی به صورت انزالی، دفعی، حقایقی را بگیرد و روی عالم روحانیت و عصمت خودش، وابستگی اش به ملکوت عالم (انسان کامل است، خلیفه الله است، جامع اسماء و صفات الهی است روی مصالّحی این نشئه مادی طبیعی پیش آمد) آنچه را که یک باره گرفته پیاده کند، آیات را پیاده کند. مطابق وقت و مصلحت، و بشود تنزیلی. انزال و تنزیل - قرآن انزالی و قرآن تنزیلی - یک قرآن است اما گرفتن انزالی و پیاده کردن تنزیلی. بعد فرمایش علامه طباطبائی

هم موافق با آن بود که مرحوم آقای شعرانی رضوان الله علیه و اساتید دیگرمان افاده میفرمودند. در تفسیر مجمع البیان این نکته را باید نظر داشت. من برخورد کردم به بعضی از آقایان روحانیون، دیدم ایشان توجه ندارند به این نکته و اعتراض به مرحوم طبرسی دارند که ایشان چرا در مجمع البیان در ربط سوره ای به سوره دیگر، وقتی که می خواهد سوره بعد را تفسیر بکند در ربط دو تا سوره می گوید مثلاً لَمَّا كَانَ حَقُّ تَعَالَى فِي سُوْرَةِ اَيْنَطُوْرٍ فَرَمُوْدٌ بَعْدَ دُنْبَالِشْ اَيْنَطُوْرٍ. بعد آن آقای روحانی را دیدم که می فرماید که لَمَّا كَانَ اَنْ سُوْرَةُ قَبْلِيْ بَعْدَ اِزْ اَيْنَ سُوْرَةِ نَازِلٍ شَدَّةٌ، نَمِيْ شُوْدُ كَيْ شَمَا سُوْرَةٍ بَعْدَ رَا مَتْرَتَبٍ بَرِ سُوْرَةٍ قَبْلٍ بَدَانِيْدُ بَفَرْمَايِيْدُ: لَمَّا كَانَ اَنْ سُوْرَةُ قَبْلِيْ اَيْنَطُوْرٍ بُوْدُ خَدَاوْنِدُ اَيْنَ سُوْرَةٍ بَعْدِيْ رَا نَازِلٍ كَرْدُ. این اعتراض را بر مرحوم طبرسی داشت، بر ظاهر فرمایشش. خیلی هم پیش آمده، تنها این آقا نبود که توجه نداشت. مرحوم طبرسی «لَمَّا»هایی را که در ترتیب سور می گوید مربوط به قرآن انزالی است، آن قرآنی که پیغمبر اکرم (ص) يَكْ بَارَكِيْ گِرَفْتِ اَيْنَ چنين بود، به این نظم بود، به این ترتیب بود. و مطابق آن نظر و ترتیب، همین است که پیاده شده در خارج. و لذا جناب رسول الله اجازه نداد که قرآن را مطابق تنزیل ترتیب بدهند. وقتی آیه ای نازل می شد، می فرمود: این آیه را در فلان جای فلان سوره قرار بدهید. تا مطابق با آن انزال واقعیست - قرآن انسجامی دارد، ترتیبی دارد، روشی دارد، اسلوبی دارد - و مطابق اسلوب واقعیست باشد. این نکته را که جناب طبرسی در مجمع آورده لَمَّاهایی که گاهی در ترتیب آیات و سور بیان می فرماید، مربوط به آن جهت انزالی قرآن است نه مربوط به جهت تنزیلش این موضوع و نکته در تفسیر مجمع خیلی اهمیت دارد.

پرتال جامع علوم انسانی

### عدم تحریف قرآن

عرضم این است که وقتی این گونه فرمایشات در تفسیر مجمع، پیش می آمد مرحوم استاد شعرانی توجه می داد، می فرمود که ببین آقا قرآن تحریف نشده، ببین مرحوم طبرسی چه می فرماید، سید مرتضی و مفید، بزرگان دیگر. اگر کسی به امامیه اسناد بدهد تحریف را، تحریف قرآن را، افترا زده به امامیه. این را بزرگان دین ما جناب

طبرسی، مفید و سید مرتضی همه فرموده‌اند. مرحوم شعرانی رضوان الله علیه راجع به عدم تحریف قرآن تأکید کرده که این قرآن همان قرآن است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. سوره‌هایش به همین ترتیب، آیاتش به همین ترتیب، اولش حمد است، آخرش سوره ناس است.

در اثناء تفسیر بارها و بارها، وقتی جناب طبرسی راجع به آیه‌ای می‌فرمودند که حضرت رسول الله (ص) فرمودند که این آیه را در فلان جای قرآن قرار بدهید، مرحوم شعرانی می‌فرمود: بین تنزیل به وفق انزال، به دستور خود رسول الله تنظیم شده که قرآن دست اندازی نداشته باشد، اگر به آن روش تنظیم رسول الله (ص) نبود ما این آیات را چگونه به همدیگر ربط می‌دادیم که در مقام تحدی به عالمیان بگوییم:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا  
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.<sup>۳</sup>

این بر اثر آن انسجام و فصاحت و بلاغت و آن ترتیبی است که زبان نبوت و منطق وحی مطابق واقع ترتیب داده و تنظیم کرده است. ما حرفمان این است. قرآن هیچ نشیب و فراز و دست اندازی ندارد و ایشان خیلی راجع به اصالت قرآن فرمایش می‌فرماید. آقای شلتوت که رئیس جامعه الازهر مصر بود، دانشمند توانا و آدم منصفی بود، در جامع الازهر مصر در محضر ایشان اساتید و دانشمندانشان اظهار کردند که امامیه، قرآن را محرف می‌دانند و قائلند که قرآن تحریف شده است. شنیدم که وقتی آن آقایان اظهار کردند که امامیه شیعه قائلند قرآن تحریف شده شلتوت به ایشان گفت: مگر طبرسی صاحب مجمع البیان، شیعه نیست؟ آنها گفتند: چرا از بزرگان و مشایخ امامیه است. شلتوت گفت: صاحب تفسیر مجمع البیان می‌گوید کسی که به ما اسناد تحریف داده، به ما افترا زده، و امامیه قائلند که قرآن تحریف نشده. این حرف ایشان به آن اساتید دانشگاه و سندش هم فرمایش جناب طبرسی در مجمع البیان.

۳ - سوره اسراء (۱۷): ۸۸.

# شرطوطی

یا  
دايرة المعارف نجات قرآن مجید

گردآورده

حضرت آية انزالهای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی عابدی

سنه ۱۲۵۲ شمسی ۱۳۶۲ هجری قمری

چاپخانه

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیة

مرحوم طبرسی در مجمع و دیگر مفسران، مآخذ و مصادر بسیاری آورده اند که وقتی آیه کریمه ۲۸۱ سوره بقره نازل شد: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (این آخرین آیه ای است که بر پیغمبر اکرم نازل شده) حضرت جبرئیل به رسول الله و جناب رسول الله به مردم فرمود که این آیه را پس از آیه ۲۸۰ سوره بقره قرار بدهید. این را مجمع و تفاسیر دیگر از حضرات عامه و خاصه نقل کرده اند.

وقتی این حدیث را از مجمع البیان محضر مبارک جناب استاد شعرانی می خواندیم می فرمود: ببین آقا رسول الله فرمود که به فرمان جبرئیل این آیه را، آیه ۲۸۱ سوره بقره قرار بدهید و حال آنکه این آخرین آیه است که بر پیغمبر نازل شد و در این اختلاف نیست. منتهی در روایات ما اختلاف در این است که بعد از این آیه، چند روز جناب رسول الله (ص) حیات داشتند. بعضی ها گفته اند: چند روزی، بعضی ها گفته اند چند ساعت. اختلافی که دارند فقط در بیان مدت حیات رسول الله است بعد از نزول این آیه، و الا همه شان قائلند که این آیه به فرمان رسول الله آیه ۲۸۱ سوره بقره قرار داده شده است. این، تنزیلی را بر وفق انزالی قرار دادن است.



## جزیره خضراء

یکی از فواید محضر شریف علامه شعرانی این است که مرحوم حاجی نوری روایتی نقل می‌کند راجع به جزیره خضراء و ایشان باز حاشیه‌ای در اینجا دارند که ما آن حاشیه را در هزار و یک نکتہ (نکتہ ۹۹۰) آوردیم و ایشان می‌فرمود که جزیره خضراء الآن هم هست. از بلاد اندلس است. جزیره‌ای است قهراً در داخل آب، خیلی سبز و خرم. نوعاً جزیره‌ها خضراء هستند. ولی آن جزیره ویژگی خاصی دارد. مهدی فاطمی آنجا را پایتخت خودش قرار داد. محل حکومتش بود. بعد این مهدی فاطمی و جزیره خضراء، سر زبانها افتاد و دهان به دهان نقل شد، و بعضی از این جُهال نقله، مهدی فاطمی را، تبدیل کردند به حضرت مهدی بقیة الله صلوات الله علیه، و آمدند ایشان را در جزیره خضراء اسکان دادند. چه کارها کردند، چه چیزها دنباله این حرف آوردند و دیگران هم گرفتند این را در این کتاب و آن کتاب نوشتند. راجع به این مثلث برمودا که خیلی حرفش هست هم همینطور، متأسفانه آقایان فرمایشی را که می‌شنوند اینها را می‌آورند اسناد می‌دهند به دین و آیین. به دین شریفی که یکپارچه برهان و عقل است: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. ۱ عقل محض است. خداوند درجات حضرت استاد آیت الله جناب آقای رفیعی را متعالی بفرماید، رساله‌ای دارم با این عنوان: «قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند» و «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ» و امثال این گونه بیانات در باره حجت. انسان حجت می‌خواهد. ایشان می‌فرمود: وجود بقیة الله که سرّ الله است، لازم است و نظام هستی بدون واسطه فیض و انسان کامل نمی‌شود. این به جای خود، که برای اثبات آن دلیل داریم، برهان داریم، حرف داریم و برهان حکمی، مطالب عرفانی، آیات، روایات در شرف متواتر و متضافر. اما این حجت، حجتی که روایات ما را به آن تشویق می‌فرمایند که عالم حجت می‌خواهد، این حجت یعنی عقل، یعنی برهان، یعنی دلیل. انسان که به گزاف هر چیزی را نمی‌گوید، در

.....  
۴ - سورة بقره (۲): ۱۱۱.

حرفهایش تثبت می‌خواهد، در پذیرفتنش تثبت می‌خواهد، تعقل می‌خواهد. دین، دین عقل است، دین، دین برهان است. حالا مثلث برمودا در دریا، آن مُحَوَّطه زیر دریا کوه مغناطیس دارد، سنگ مغناطیس، قوه مغناطیسی. می‌دانید قطب جغرافیایی زمین يك قطب است که نسبت به کره سنجیده می‌شود، و نیز زمین، قطب مغناطیسی دارد. قطب مغناطیسی قرار ندارد، چرخش دارد و مقدار چرخشش هم با قواعد ریاضی معلوم است. مردم توجه ندارند قطب نما را می‌گذارند، عقربه قطب نما که قرار گرفت، می‌شود خط زوال، آنگاه به وفق خط زوال، بر می‌گردند یا به سوی مشرق یا به سوی مغرب، که به سوی خط قبله بایستند. این درست نیست؛ زیرا عقربه قطب نما به سوی قطب مغناطیسی است، آن انحراف بلاد از خط زوال، مربوط به قطب جغرافیایی است. متأسفانه بیشتر مردم توجه ندارند و مادر این باره يك رساله شریف و شیرینی نوشتیم به نام قطب نما و قبله نما و این رساله را يك درس از دروس هیئت قرار دادیم و در آن رساله آوردیم که قطب نما این است و قبله نما این است و فرمایشاتی هم از بزرگان روحانیون روشن و بیدار. یکی از دانشمندان بزرگوار و ذوالفنون، شوشتری است از دانشمندان شوشتر که در زمان ناصرالدین شاه می‌زیسته است. کتابی دارد در وقت و قبله. که بنده از نسخه خطی این کتاب استفاده کرده‌ام.

مادر این رساله قطب نما و قبله نما درست است زحمت کشیدیم اما حرفهای ما گرداگرد فرمایش این بزرگوار (شوشتری) دور می‌زند رحمة الله علیه. آنجا هم خیلی از ایشان تجلیل کردیم، تقدیر کردیم.

این را توجه ندارند که عقربه به سوی قطب مغناطیسی قرار می‌گیرد و قطب مغناطیسی در چرخش است، دور می‌زند، قرار ندارد. مسافتش را، فاصله مسافت قطب مغناطیسی تا قطب جغرافیایی را در این رساله آوردیم.

این قطب مغناطیسی است، آن مثلث برمودا هم زیر دریا کوه مغناطیسی، لذا کشتی‌هایی را به خود کشیده بلکه طیاره را از هوا به خود کشیده، قوی است، می‌کشد و این را به حساب امام زمان علیه السلام گذاشتند.

## نهج‌الولایة

دین يك پارچه حق است و ما راجع به حضرت بقیة الله مطالبی داریم که برای آن برهان داریم، دلیل داریم. رساله کوچکی داریم به نام نهج‌الولایة که برای آن زحمت کشیدیم. این نهج‌الولایة عصاره یادداشت‌بیش از سی سال بنده است از محضر بزرگان. رساله کوچکی است اما فشرده‌ای از افادات اساتید بزرگوارمان مرحوم آقای طباطبائی و اخوی عزیز ایشان جناب آقا سید محمد حسن الهی و از آقای شعرانی، آقای آملی، آقای قزوینی، آقای میرزا احمد آشتیانی و آقایان دیگر.

این برای من يك گردنه‌ای بود، وادی سهمگینی بود که نظام عالم، انسان کامل که ما می‌گوییم این ریشه‌اش، و بحث فلسفی و عرفانی‌ش چیست؟ برای من مثل روز روشن است که زمین خالی از حجت نیست. خودم دیگر بحمدالله از آن گردنه عبور کردم بدین نحوه که از کثرت وجد و ابتهاج گفتم:

امامی مذهبم از لطف سبحان	به قرآن و به عرفان و به برهان
من و دینداری از تقلید هیئات	برون آی از دعابات و خیالات
خداوندم یکی گنجینه صدر	پبخشوده است رخشنده‌تر از بدر
در این گنجینه عرفان است و برهان	در این گنجینه اخبار است و قرآن
چو تقلید است يك نوع گدایی	نزبید با چنین لطف خدایی
مرا چون نور خورشید است روشن	که عالم از وجود اوست گلشن
ز نسل فاطمه بنت رسول است	همان ام ابیهای بتول است
سَمِيَّ حضرت خیرالانام است	قیامش در جهان حسن ختام است
در او جمع آمد از آیات کبری	ز موسی و ز عیسی و ز یحیی
ز خضر و یونس و ادریس و الیاس	امام عصر خود را نیک بشناس
حسن باب است و نرجس هست مامش	میم و حاء و میم و دال است نامش
حسن بادا فدای خاک پایش	که باشد خاک پایش توتیایش

دین، دین برهان و استدلال است و جزیره برمودا کوه مغناطیسی دارد. کشتی

را می‌کشد، پیش از اسلام هم همین طور بوده است. روی صفا و خوشبینی و سادگی نباید اینها را به حساب دین آورد.

اجازه بفرمایید یکی از فرمایشات مرحوم شعرانی را که یادداشت کرده‌ام به عرض شما برسانم. ایشان مرد دلیل و برهان بود و در اصول معارف به ذوقیات متعارف، به استحسانات متعارف، يك مقداری تأبّی داشت. دلیل می‌خواست و به ما هم می‌فرمود: که برهان می‌خواهد.



### معجزات قولی معصومان

از فوائد بسیار مفید و ارزشمند محضر مبارك بزرگان اینکه کتب روانی را پیش دو بزرگوار دیدیم یکی خدمت آقای طباطبائی چند جلد بحار را خواندیم و یکی وافی را خدمت آقای شعرانی. و گلهی که در محضرشان وافی خوانده می‌شد می‌فرمود که ببین آقا این همه صحابه با پیغمبر بودند، يك نفر پیدا نشد که بیان امیرالمؤمنین(ع) را داشته باشد و این همه تابعین بعد از آن آمدند، نشد که يك نفر بیان حضرت سجاد(ع)، مثل صحیفه سجّادیه، یا کسی بیان امام صادق(ع) را داشته باشد یا دیگر بزرگواران، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین. مفاد فرمایششان این بود

که خود همین روایات، همین معجزات قولی، حجتِ بالغه است بر حجت بالغه بودن آنها، و الا این همه دانشمندان، این همه نویسندگان، این همه صاحبان مقامات، حریری‌ها، بدیع الزمان‌ها، و کیع‌ها چرا نتوانستند چیزی در ردیف آن آثار بیاورند؟ این نهج البلاغه است، این کلمات قصار، کلمات علمی است.

بیان و تبیین جاحظ یکی از کتب اربعه ادبی است. در رساله «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» آورده‌ام که جاحظ در بیان و تبیین، این عبارت امیرالمؤمنین را نقل کرده: قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.<sup>۵</sup> بعد آنقدر از این حرف لذت می‌برد که می‌گوید: اگر در این بیان و تبیین، حرفی نداشته باشم، همین يك جمله برای ارزش کتابم کافی است. مرحوم شعرانی می‌فرمود خود همین فرموده‌ها، همین روایات حجت بالغه است برای حجت بودنشان، آخر کسانی که استاد ندیده‌اند، مکتب ندیده‌اند، مدرسه ندیده‌اند، این حرفها را بزنند، این جور حرفی داشته باشند که ملاصدراها و شیخ الرئیس‌ها و فیض‌ها درمقابل فرمایششان زانو به زمین بزنند. در ابتدای وافی مرحوم فیض دست طلب دراز می‌کند که بارالها توفیق فهم این حقائق را به من مرحمت کن.

کمتر کسی است که بتواند روایات کافی را بفهمد. و هیچ کس نقل نکرد که استادشان کی بود؟ این کدام استاد بود که امام صادق (ع) را این همه یاد داد و از او هیچ حرفی نیست؟ این کدام استاد بود که به پیغمبر اکرم (ص) قرآن یاد داد و از وی هیچ حرفی نیست؟

### تواضع علامه شعرانی

عرض کردم که اگر آثار قلمی علامه شعرانی یکجا جمع بشود دائرة المعارفی خواهد شد. از صفات ایشان این که در برابر اساتیدش خیلی خاضع بود، خیلی متواضع بود و آنها را به بزرگی اسم می‌برد و می‌فرمود: کسی که درباره بزرگان دین، بیان و قلم و روش ناروا داشته باشد اولین جایزه‌ای که از خدا می‌گیرد این است که از برکات انفاس آنها محروم می‌شود. و خیلی بزرگان دین را احترام می‌کرد.

۵ - نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

## ترجمه کشف المراد و تعلیقات اسرار الحکم

یکی از کتابهای ایشان ترجمه و شرح کشف المراد است که خیلی اعتنا به کشف المراد، و تجرید جناب خواجه طوسی داشتند و اهتمام ایشان بر این بود که طلبه، حتماً کشف المراد را بخواند. آشنا بشود به کلام امامیه. و فرمایششان این بود که الآن تنها کتابی که کتاب درسی است و باید باشد، همین کتاب است. و خودشان آنقدر علاقه داشتند و ما را تشویق می کردند که بنده خودم در تهران، کشف المراد درس می گفتم. و این کشف المراد که تصحیح و تحشیه کردیم که بحمدالله چند بار به طبع رسید حقیقتش این است که یکی از برکات اصرار و ابرام و تشویق ایشان بود، اعتنایی که به این کتاب داشتند که بحمدالله بهره مند شدیم.

در باره اسرار الحکم مرحوم حاجی سبزواری اگر ملاحظه فرموده باشید آنجا که مرحوم شعرانی تحشیه فرموده: راجع به مقام حکمت، فرمایشی دارد و در این کتاب (کشف المراد) راجع به عرفان فرمایشی دارد. می فرماید: در کشف المراد هیچ مطالب عرفانی نیاورده ام. اینطور عذر خواهی می کند که: امیدواریم هیچ تعصب ننموده باشیم و از جاده عفاف علمی هم خارج نشده (و خیلی هم در قلم و بیان مؤدب بود) در مقام بیان حقایق دین کینه با کسی اظهار نکرده و جز به اصول بدیهیه و ظاهر، تمسک ننموده، از مسائل فلسفی همان که مطابق دیدیم یا مخالف ندیدیم، نقل کردیم و از مسائل عرفا هیچ نیاوردیم، چون بنای کلام بر عقل است و عرفان فوق عقل است لذا بحث عرفانی را در این کتاب عنوان نکردیم. این فرمایشی که ایشان در باره کشف المرادش دارد.

در باره حکمت در ابتدای اسرار الحکم که به حواشی و تصحیح ایشان چاپ شده می فرماید که، خداوند تعالی برای تجلیل حکمت و حکما در قرآن کریم سوره لقمان را فرستاد و او را چون شاخصی در حکمت نام برد و نمونه ای از اقوال لقمان را در ترغیب به خداشناسی و اخلاق حسنه نقل فرموده و در اخبار آمده است که بر لقمان حکمت و نبوت عرضه کردند، او حکمت را برگزید.

البته این بزرگوار، بزرگمرد، حرف دارد مطلب دارد، کتابها، رساله‌ها و نوشته‌های ایشان به دستخط مبارکشان پیش بنده است. امیدوارم که بتوانم به وظیفه خودم عمل کنم يك روزی انشاء الله این مجموعه نوشته‌ها - مخطوط و غیر مخطوط - در چند مجلد هماهنگ چاپ شود که يك دوره معارفی می‌شود انشاء الله تعالی. ولیکن کار می‌خواهد. مثلاً حواشی که بر طهارت شیخ مرتضی دارد، حواشی که بر قواعد علامه دارد، حواشی که بر رسائل دارد و کفایه را به صورت قال - اقول شرح کرده از اول تا آخر که به چاپ نرسیده و يك مدخل الأصول نوشته در فن اصول، رسائل ایشان یکی دو تا نیست، مرحوم شعرانی در این موضوع خیلی پافشاری داشتند که دین، دین دلیل است. برهان بخواهید، با برهان حرف بزنید. يك وقتی آدم به خطابه صحبت می‌کند، می‌خواهد مردم را ارشاد بکند آن هم سعی بکند که واقع باشد همانطوری که قرآن به ما فرمود: **أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.**

ائمه (ع) تقیه نمی‌کردند!

راجع به تقیه جمله‌ای داشتند، خیلی جمله بلندی است که آن را نکته‌ای از هزار و يك نکته قرار دادیم. (نکته ۱۹۹) فرمایش ایشان این بود: ائمه تقیه نمی‌کردند. خوب پس این همه فرمایشاتی که در باره تقیه دارند چیست؟ ایشان می‌فرمود که اینها عالم به واقعیات بودند، إذا شأوا أن يعلموا، عَلِمُوا بودند. در حق ما تقیه صادق است، اما ایشان که عالم به سر و قدر بودند، تقیه در باره آنها صادق نیست. ما به برداشت خودمان، به ظاهر که در حجابیم حرفی می‌زنیم، اما ایشان که فوق حجاب هستند و بر زمان و مکان محیطند، تقیه واقعی در باره ایشان صادق نیست. حضرت امام حسن مجتبی (ع) تقیه نکرد، جناب سیدالشهداء (ع) تقیه نکرد، همچنین ائمه دیگر (ع). حرفشان این بود که ائمه تقیه نمی‌کردند، امر به تقیه می‌نمودند؛ چون همه مردم به سر و قدر

۶ - سوره نحل (۱۶): ۱۲۵.

آگاهی ندارند، ائمه امر به تقیه می نمودند؛ زیرا عالم بودند به وقت و کیفیت وفات خود. این از افادات ایشان بود. فرمایش مرحوم قزوینی (رض) همین بود منتهی به این بیان می فرمود: مسئله: اگر يك عالمی محقّ، الهی، ربّانی، به دست درنده‌هایی مبتلا شد می‌داند که او را می‌کشند، یقین دارد که او را می‌کشند، هیچ حرفی نیست که او را می‌کشند. همانطور که جناب سیدالشهداء (ع) به برادرش فرمود که اگر من به لانه حیوانات پناه ببرم بنی امیه بر من دست پیدا می‌کنند. می‌داند که او را می‌کشند. و جناب امیرالمؤمنین (ع) می‌دانست او را شهید می‌کنند، من عالم می‌دانم که من را می‌کشند حالا که می‌داند خوب، چرا توی خانه؟ چرا توی دهلیز؟ چرا توی يك بیابانی بی اطلاع؟ خوب، حالا که مرا می‌کشند طوری کشته و شهید شوم که خون من هدر نرود، مظلومیت من بر ملا بشود، آنها که بالأخره علی (ع) را می‌کشتند. لذا می‌رود به مسجد اگر مسجد هم نمی‌رفت آن شب او را می‌کشتند، به يك وجه دیگر. چه بهتر که حقانیتشان را بر مردم معلوم کند در مسجد سر نماز (مسجد مأمن مردم است) که قساوت و شقاوت را خوب برساند. این را اختیار کرده، این مسیر را برگزیده نباید گفت: چرا علی امیرالمؤمنین (ع) تن به تهلکه داده؟ چرا؟ قرآن که می‌فرماید: لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ<sup>۷</sup> ایشان بالاتر از این حرفهاست. اما اختیار می‌کند آن طریق شهادت را که حقانیتش پیاده بشود و بر ملا بشود. فرمایش آقای قزوینی با سخن جناب آقای شعرانی هر دو یکی است که فرمود: ائمه تقیه نمی‌کردند؛ چون عالم بودند به وقت و کیفیت وفات خود، امر به تقیه می‌نمودند.

ملاصدرا لطف الهی بود

وقتی درس اسفار بود، راجع به آخوند ملاصدرا، تعبیر شریف ایشان این بود که می‌فرمود:

مرحوم آخوند لطف الهی بود. زمانی که غرب مردم را به مادیگری و مادیات گرفتار و از آن سو از ماوراء طبیعت بی‌خبر و آن طور متوقف در ماده شدند، خداوند

۷ - سوره بقره (۲): ۱۹۵.



سبحان هم از این طرف در مقابلشان چنین مردی را برانگیخت و هنداری داد به همه که اینطور نباشید که اخلد فی الارض و از فوق ارض و باطن ارض و از خداوند عالم و حقیقت بی خبر بوده باشید. این نظری که مرحوم شعرانی در باره آخوند داشتند. اینها همه رامشافه از ایشان شنیدم.

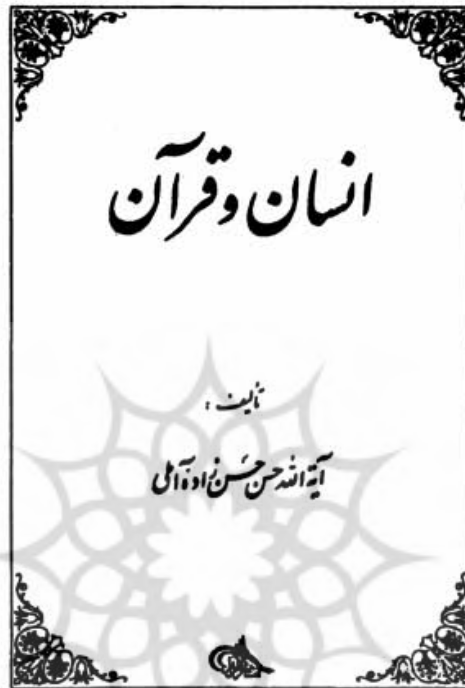
«شفا» رامایش چهار نفر خواندیم: خدمت مرحوم شعرانی، جناب آمیرزا احمد آشتیانی، جناب فاضل تونی و جناب آقای طباطبائی. خدمت آقای طباطبائی برهان شفا را خواندیم. عمده شفا را خدمت آن بزرگواران خواندیم، خدمت جناب آقای شعرانی عمده شفا را خواندیم یعنی از کتاب نفس شروع کردیم و کتاب نبات و حیوان و تشریح... خدمت ایشان. بعد به حضور شریف ایشان عرض کردم که شفا کتابی بزرگ است اگر دودرسه شود زودتر به انجام می رسد درس دیگر را اجازه بفرمایید بروم خدمت فلانی - آقائی را اسم بردم - از ایشان بخواهم ببینم ایشان قبول می کنند. مرحوم شعرانی فرمودند: اگر جناب فاضل تونی شفا قبول کند خوب است. ایشان خیلی به فاضل تونی علاقه داشت، از جنبه علمیتش و ادبیتش و ... ما فصوص را که خدمت آقای فاضل تونی خواندیم به اشاره ایشان بود. فرمود: اگر ایشان فصوص بگویند خیلی خوب است. بعد مرحوم شعرانی فرمود: ما به سن شما بودیم که آقای فاضل تونی یکی از اساتید بنام و معروف زمان خودش بود، اگر قبول فرمایند خوب است. که ما رفتیم و بالأخره پذیرفتند و فصوص و شفا را خدمت فاضل تونی خواندیم.

بله فرمود آن آقا آدم خوبی است، حرف خیلی می داند، اما طلبه، ملای کتابی می خواهد، آن آقا، ملای کتابی نیست. ما چند کتاب جواهر را پیش ایشان خواندیم، شفا را رفتیم پیش ایشان خواندیم و من از سعه صدر و از بزرگواری و از پدری این مرد نمی دانم به چه زبانی تقدیر کنم.

### آشنایی با مرحوم رفیعی قزوینی

من آقای قزوینی را نمی شناختم، از ایشان بی خبر بودم. يك روز صبح آمدم به درس جناب آقای شعرانی، به من فرمود که آمیرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی تشریف

آورده‌اند تهران، و شنیده‌ام درس و بحثی شروع کرده‌اند. شما این درس‌هایی که دارید، طوری قرار بدهید که محضر ایشان را هم ادراك کنید. من دیدم که مثل ایشان، این آقا را اینطور اسم می‌برد باید شخص بزرگی باشند و واقعاً چه راهنمایی بزرگی، و من بعد از آن، پنج سال در محضر حضرت آقای قزوینی بودم. خداوند درجاتشان را متعالی بفرماید. يك چنین بزرگواری‌ها و شاگرد پروری‌ها داشتند.



### نظر علامه شعرانی در بارهٔ حکومت طاغوت

يك وقتی من مدرسه مروی بودم یکی از آقایان بزرگوار، اساتید نامدار، اهل تألیف گاهی به من سری می‌زد، گاهی از ما حال می‌پرسید. آمد و گفت: از امروز تهران خبرداری؟ عرض کردم: آقا، من طلبه‌ام و خبر ندارم. گفت: امروز (قریب چهل سال پیش) يك هواپیما کتاب خطی از تهران پرواز کرد برای آمریکا. اینها که پیش می‌آمد، مرحوم آقای شعرانی می‌فرمود که ضرر و صدمه‌ای که بر معارف و فرهنگ این کشور، این پدر و پسر (رضا خان و محمد رضا) زدند مغول نزده بودند. این هم یکی از فرمایشات ایشان بود.

## آشنایی با استاد

و اما اینکه من به خدمت ایشان رفتم و اُنس پیدا کردم این بزرگواری را مرحوم آقای آقا شیخ محمد تقی آملی فرمود. ایشان جناب آقای شعرانی و آقای قمشه‌ای را به من معرفی کرد و فرمود: اگر بتوانید محضر آقای شعرانی را ادراک کنید، اشباع می‌شوید. خیلی از ایشان تمجید کرد. من ایشان را هیچ نمی‌شناختم، تازه از آمل به تهران آمده بودم. من رفتم به آدرسی که جناب آقای آملی داده بودند رفتم به مسجد ایشان، مسجد حوض، مرحوم شعرانی آنجا نماز می‌خواندند. دیدم يك آقا شیخی به صورت ملای يك دهی، يك کسی جلوی محراب نشسته، ما هم سلام کردیم و به انتظار نشستیم که آقای شعرانی بیاید. موقع اذان شد جمعیتی بودند، آن آقای شیخ هم رفت محراب. از یکی از آقایان که در صف نماز ایستاده بودند پرسیدم: آقا، این پیشنماز اسم شریفشان چیست؟ آن آقا گفت: امیرزا ابوالحسن شعرانی. گفتم: ایشان آقای شعرانی هستند؟ گفت: بله. خیلی آدم زاهد و وارسته، نماز که خوانده شد رفتم حضور شریف ایشان. عنرخواهی کردند که من وقت ندارم و نمی‌توانم بالأخره بعد از چند بار رفت و آمد خدمت ایشان، فرمود: من مکاسب و رسائل می‌گویم، این درسها اگر به کارتان می‌آید شرکت بکنید، اما درس دیگر بخواهید من نمی‌رسم. گفتیم: خوب، برویم. اول مکاسب و رسائل بود. گفت: می‌خواهیم شروع کنیم. ما هم رفتیم. آقای قمشه‌ای به من فرمودند که آن محضر را خیلی مغتنم بشمارید گفتم: حرف آقای آملی هم همین است. يك روزی از بازار بوذرجمهری می‌رفتم درس، يك آقای سید بزرگوار داشتند می‌رفتند. سلام کردم. جلوی مرا گرفت. گفت: درس امیرزا ابوالحسن می‌روی؟ گفتم: بله. گفت: من يك کلمه حرف به شما بزنم؟ گفتم: بفرمایید. آن بزرگوار به من گفت: آقا به شما بگویم، ایشان معلم عصر هستند، حواستان جمع باشد در درس ایشان. آقای آملی آنطور می‌فرمود: آقای قمشه‌ای آن جور می‌فرمود، گفتیم: باید چیزهایی باشد و الا این رسائل و مکاسب را که خلیها می‌گویند.

مرحوم آقای جلال‌الدین همائی رضوان الله علیه چند بیتى در تاریخ وفات ایشان گفته، راجع به آقای فاضل تونى هم چند بیتى سروده که بر سنگ تربتشان هست. جناب آقای همائی، آقای شعرانى را شیخ بهانى عصر معرفى مى‌کند و مى‌گوید: ملامردى بود جناب آقای شعرانى. ملائى که از يك طرف مجسطى مى‌گفت، از يك طرف در طب، قانون مى‌گفت، از يك طرف فقه و اصول - که علوم رسمى ایشان بود - مثلاً جواهر مى‌فرمود، قواعد را تحشیه کرده. وافى را تحشیه کرده، مجمع را تحشیه کرد و ریاضیاتش آن بود.

ما علم قرائت را، شرح شاطیبه را خدمت مرحوم شعرانى خواندیم. مى‌فرمود که من شرح شاطیبه را نزد پدرم خواندم. شرح شاطیبه گویا هزار و صد و سی و يك بیت است همه با قافیه لام و مثل الفیه ابن مالک، کتاب درسى بود. بعضى از جاها که مى‌خواست قرائت را بفرماید و بیان کند و به شنیدن نمى‌شد، به من مى‌فرمود که آقا نگاه کن. من لبهائش را نگاه مى‌کردم. قرائت مى‌کرد که، باید مثلاً اینجا اشباع کرد، اینجا مد کرد، اینجا اشمام کرد، اینجا اماله کرد. بعضى‌ها را باید شنید و بعضى جاها باید دید، ملائى رومى دارد:

هر که گیرد پیشه‌ای بی اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا  
هیچ کس بی اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد  
آهن باید برود توی کوره و آتش و چکش بخورد تا بشود خنجر تیز.

#### علامه شعرانى شاعری توانا

دیوان شعرشان به چاپ نرسید. شعرشان مانند اشعار شیخ الرئیس، میرداماد و مرحوم جلوه سنگین و با هیبت و ثقیل بود مثل شعرهای شیخ الرئیس، فارسیش، عربیش، مثل آن قصیده خلی غراء نونیه فخر رازی در مدح امام هشتم (ع). وقتی آن قصیده را دیدم عقیده‌ام نسبت به فرموده شیخ بهائی در باره فخر رازی بیشتر شد؛ چون شیخ بهائی در تفسیر حمدش مى‌فرماید: اگر کسی در نوشته‌های فخر رازی توغل بفرماید، زیر و رو کند، مى‌بیند که فخر رازی مایل به تشیع است. بعد از آنکه این فرمایش را شنیدم، چند جا من فرمایشاتی از فخر رازی پیدا

کردم که دیدم که حق با جناب شیخ بهائی است مثلاً فخر رازی با آنکه امام المشککین است و از مبدأ تا معاد را زیر سؤال برده، اما بی دغدغه حضرت فاطمه را معصومه می‌داند صلوات الله علیها. قصیده‌ای دارد قصیده نونیه در مدح امام هشتم و این قصیده را یکی از علماء پیشین به نام عبداللطیف شیروانی معروف به افلاطون شرح کرد و هنوز به چاپ نرسیده. گفتم من این را تصحیح کنم و یک کلمه از این هزار و یک کلمه قرار بدهم. بیش از صد رساله را جمع‌آوری کردم تنظیم کردم، که از کلمات این هزار و یک کلمه قرار بدهم و یکی از آنها همین قصیده جناب فخر رازی است. قصیده نونیه است قصیده فارسی است شرحش هم به فارسی و خیلی شیرین و چقدر سنگین. مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن	اشك زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
صفحه صندوق چرخ گشت نگون ساریاز	کرد برون باد صبح مهره مهر از دهن
شعله خاور گرفت از سر کبریت، دود	دوده فرو شست پاک دور شعاع زین
صبح بر آمد زکوه دامن اطلس کشان	چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
تایزک باد صبح دست به یغما نکرد	چاک نزد پرنسیان بر تن نازک پرن
بزم صبوح صبا ذوق نسیم عرب	شوق نسیم مساء بوی اویس قرن



۶۳ بیت شعر است در مدح امام هشتم به این سنگینی، مرحوم شعرانی اشعارش اینطوری است، شعر سنگین است.

## ویژگیهای دیگر

از خصائص دیگر ایشان این بود که دست به هر کتابی دراز نمی کرد، حتی المنجد در میان کتابهایش نبود و خودش صریحاً فرمود: این کتاب منجد را برای دانشجویهای مدارس نوشته اند نه برای عالم روحانی. ملا دست می برد به کتابهای علمی اساسی لغت، به جمهره ابن دُرید، تاج العروس و صحاح، به این جور کتابها که کتاب است نه به منجدی که برای بچه های مدرسه نوشته اند.

یکی از محسنات ایشان این است که به افکار و آراء قدماء در مسائل فقهی خیلی عنایت داشت، بسیار اصلاً اعتنا داشت به افکار قداما؛ زیرا که آنها قریب العهد بودند، شرائطی و آدابی که برایشان بود، پختگی و کار کشتگی ایشان - حالا يك حدیثی را آنها قبول کردند ما يك رجالی راسلسله سندی را دغدغه و وسوسه پیش می آوریم - آنها قبول کردند، قبولشان اهمیتی دارد. ما نمی توانیم به فلان رجالش به آقایان قداما ایراد کنیم.

عجیب در ولایت متصلب بود و حتی در ابتدای کتاب نفس المهموم مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) که ترجمه فرمود، اظهار علاقه و تضرع و تدبیر به پیشگاه اهل بیت ولایت نموده است با فرمایشاتی خواندنی و شیرین

ایشان حقیقت امر استاد است، ما مدح می کنیم خداییش واقع عرض می کنیم و نعوذ بالله در پی آن نیستیم که کسی را بالا ببریم، نسبت به دیگران اهانت بشود یا از ستودن کسی بخواهیم خودمان را بستاییم. يك کسی خیال کند که ستودن استاد برگشت می کند بالعرض. بالتبع، به ستودن خودش، نه شهد الله العلی العظیم. متن واقع را دارم عرض می کنم. آن واقعیت عشق به درس و بحث و به مطالعه و تحقیق، واقعیت عشق را داشت. این آثار علمی ایشان چه جور به عمرش وفق

داده؟ اصلاً سر تا پا عشق بود. چه بسا برای ما پیش آمد ما نماز صبح را در مدرسه مروی می خواندیم، بین الطلوعین کفایه می فرمود منزلشان، کفایه که تمام می شد، بعضی ها می نشستند، بعضی ها می رفتند. آقایانی می آمدند برای درس مکاسب، ما می رفتیم برای درس دوم مکاسب. ایشان يك نفسی تازه می کرد، انرژی می گرفت، قلبان می کشید. ما نمی کشیدیم، می رفت اتاق دیگر قلبان می کشید، می آمد برای درس مکاسب. درس مکاسب گفته می شد، مکاسبی ها می رفتند و بعضی ها می نشستند که بنده هم باز از آن نشستگان بودم اسفار می فرمود یا شفا می فرمود یا اشارات می فرمود. این درسهای فلسفی بود. آقایان می رفتند، باز بنده می نشستیم. به تعبیر شریف ایشان، می فرمود که حالا نوبت این کفریات شده. ریاضیات و هیئت و اینها را به مطایبه می گفت، کفریات است. چه بسا روزها - خدای علیم لطیف خبیر گواه - که ما در بین الطلوعین می آمدیم برای درس کفایه و سردرس آخری مثلاً مجسطی، زیج بهادری و کفریات به تعبیر ایشان، اذان ظهر می گفتند و ایشان از صبح تا ظهر به ترتیب، کفایه بود، اسفار بود به ترتیب تا اذان ظهر.

